



بیانات رهبری در جمع نخبگان حوزه

یکی از برنامه‌های مهم و سودمندی که در سفر ده روزه مقام معظم رهبری به قم (سال ۱۳۸۹)، تدارک شده بود، حضور ایشان در جمع نخبگان حوزوی و ارائه نکات گران سنگ و ارزش مندی برای «تحول حوزه‌های علمیه» بود. «مجله حوزه» در این شماره به بخشی از سخنان مقام معظم رهبری اشاره دارد، که در تدوین تحولی و چشم انداز روزآمد حوزه‌های علمیه، بسیار کارا و اثرگذار است.

حوزه و جایگاه علوم انسانی

... ما نمی‌گوییم علوم انسانی غیر مفید است؛ ما می‌گوییم علوم انسانی به شکل کنونی مضر است؛ بحث سر این است. محل کلام بین آنچه ما می‌گوییم و آنچه که ایشان فرمودند، دوتاست. اصلاً مرکز اثبات و نفی، یک چیز نیست. بحث سر این نیست که ما جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا علم مدیریت یا تعلیم و تربیت نمی‌خواهیم یا چیز خوبی نیست یا فایده‌ای ندارد؛ چرا، قطعاً لازم است. ما یکی از حرف‌هایی که داریم، همین رشته تعلیم و تربیت در حوزه است. بحث در این نیست که این علوم مفید نیست؛ بحث در این است که اینی که امروز در اختیار ما قرار داده‌اند، مبتنی بر یک جهان بینی ای است غیر از جهان بینی ما. علوم انسانی مثل پزشکی نیست، مثل مهندسی نیست، مثل فیزیک نیست که جهان بینی و نگرش نسبت به انسان و جهان در آن تأثیر نداشته باشد؛ چرا، تأثیر دارد. شما مادی باشید، یک جور علوم انسانی تنظیم می‌کنید. علوم انسانی ما برخاسته از تفکرات پوزیتیویستی قرن پانزده و شانزده اروپاست. قبلاً که علوم انسانی‌ای وجود نداشته است؛ آن‌ها آمده‌اند همین اقتصاد راه، همین جامعه‌شناسی را در قرن هجدهم و نوزدهم و یک خرده قبل، یک خرده بعد تدوین کردند و ارائه دادند؛ خوب، این به درد ما نمی‌خورد. این علوم انسانی، تربیت شده و دانش آموخته خود را آن چنان بار می‌آورد که نگاهش به مسائل مبتلا به آن

علم و مورد توجه آن علم - چه حالا اقتصاد باشد، چه مدیریت باشد، چه تعلیم و تربیت باشد - نگاه غیراسلامی است. می‌بینیم همان شخص متدین در داخل دانشگاه که فرض کنید مدیریت یا اقتصاد خوانده، هر چه با او درباره مبانی دینی این مسائل حرف می‌زنیم، به خرجش نمی‌رود. نه این که رد می‌کند، نه؛ اما آنچه که شما در باب اقتصاد اسلامی به او حرف می‌زنید، با یافته‌های علمی او، با آن دو دو تا چهارتا‌هایی که او در این علم تحصیل کرده، جور در نمی‌آید.

من با ورود علوم انسانی به حوزه علمیه اصلاً مخالفتی ندارم. من می‌گویم حوزه علمیه باید پایه‌های علوم انسانی مبتنی بر تفکر اسلامی و جهان بینی اسلام را مستحکم بریزد؛ همان کاری که در اول انقلاب جناب آقای مصباح و تشکیلات ایشان شروع کردند؛ که اگر تا امروز ادامه پیدا می‌کرد، به یک جاهایی می‌رسید. باید این پایه‌ها ریخته شود؛ و این ممکن نخواهد شد، مگر این که با علوم انسانی آشنا باشیم؛ شکی در این نیست. بنابراین در حوزه علمیه علوم انسانی را بخوانند، این‌ها را یاد بگیرند، صورت بندی مسائل و عناوین را در این علوم فرا بگیرند؛ بعد برگردند به مبانی اسلامی، ببینند مسائل متناظر آن‌ها با تفکر اسلامی چگونه است و چگونه شکل می‌گیرد. بنابراین من نمی‌گویم علوم انسانی نافع نیست؛ می‌گویم اینی که هست، مضر است؛ آنی که باید باشد، لازم است. اما آنچه که من این جا درباره

حوزه یادداشت کرده‌ام البته در خلاف آنچه که یادداشت کرده‌ام، ممکن است بعضی از مسائل را حذف کنم یا بخشی به نظرم اولویت دارند که در این وقت کم مطرح شود.

● **حوزه علمیه و سنت پرسش‌گری**

یک مسئله این است که اساس حوزه برای علم است؛ حوزه علمیه است. ما می‌گوییم کام حوزه علمیه با علم برداشته شده است. پس علم، بافت حقیقی و پایه حقیقی و هویت حقیقی این حوزه را تشکیل می‌دهد. حوزه‌های علمیه همه جا اینجورند؛ مخصوص حوزه علمیه قم نیست. یعنی حوزه، علم محور بودن است، این است که مجموعه علم محور پرسش‌زاست، پرسش‌آفرین است. وقتی بحث علمی مطرح است، سؤال مطرح است؛ با سؤال باید با روی باز مواجه شد؛ هم چنان که در سنت علمی سلف ارجمند ما همین وجود داشته. شما ملاحظه می‌کنید؛ در فقه، معارضات فقهی زیاد است؛ گاهی با لحن‌های تند هم همراه است. فرض بفرمایید مرحوم صاحب «حدائق» نسبت به صاحب «مدارک» گاهی لحن تندی به کار می‌برد؛ باز متقابلاً مرحوم صاحب «جواهر» نسبت به صاحب «حدائق» در مواردی لحن بسیار تندی به کار می‌برد. قبلاً هم همین جور بوده است. مرحوم علامه در «مختلف» در موارد متعددی به ابن ادریس به شکل عجیبی می‌تازد و عکس‌العمل خیلی شدیدی

نشان می‌دهد. البته باز ابن ادریس (رضوان الله علیه) به نوبه خود و با همان بیان، با شیخ طوسی برخورد کرده است. این کار رایج است، اشکالی هم ندارد؛ اما در میدان علم. اگر ابن ادریس زنده می‌شد، می‌ایستاد، علامه پشت سرش نماز می‌خواند، دستش را هم می‌بوسیدند. در این شکی نیست. اما در میدان علم با هم برخورد می‌کردند؛ مانعی هم ندارد. این برخوردها معنایش این است که طرح سؤال، طرح اشکال، طرح شبهه، طرح مسئله‌ی جدید، طرح شیوه جدید، ایرادی ندارد. اگر آنچه که مطرح شده است، غلط است، آن وقت باید با شیوه علمی با آن غلط برخورد کرد؛ یعنی اغماض در مواجهه با غلط علمی جایز نیست. کسی اشتباه علمی کرده است، اغماض کردن و این که بگوییم احترامش را حفظ کنیم، ملاحظه کنیم و نگوییم، جایز نیست؛ نه، در باب علمیات، این مسئله وجود ندارد. باید از لحاظ علمی برخورد کرد، اما جلوی سؤال را نباید گرفت. حوزه باید قطع سؤال نکند. قطع سؤال به قطع دانش می‌انجامد. راه سؤال را نباید بست.

● **حوزه علمیه، حوزه آزاداندیش**

نکته دیگر این که حوزه آزاداندیش است. خاصیت علمی بودن، آزاداندیشی است. تحجر در میدان علم معنا ندارد. یعنی اگر عالم هستیم، حوزه علمیه هستیم، دنبال علم هستیم، باید فکر را آزاد گذاشت؛ البته برای

اهل فکر، معلوم است که در یک مجموعه علمی کسی که صلاحیت فکری ندارد، جرئت اظهارنظر هم پیدا نمی‌کند؛ اگر اظهارنظر کرد، مچ او را می‌گیرند، غلط او آشکار می‌شود. آن کسی که صلاحیت اظهارنظر دارد، بایستی اظهارنظر کند؛ چه در فقه، چه در اصول، چه در فلسفه، چه در کلام، چه در بقیه مباحث و علوم حوزوی و رایج در حوزه؛ یعنی باید آزاداندیشی باشد.

البته این آزاداندیشی هست؛ این را باید همه قبول کنیم. من یک جایی خواندم که نوشته شده بود امروز در حوزه علمیه قم آزاداندیشی علمی نیست؛ دیروز بود، امروز نیست. این درست نیست؛ دیروز هم بود، امروز هم هست؛ امروز بیشتر از دیروز هم هست. آرای فقهی و اصولی از برترین فقها مورد نقد قرار می‌گیرد. آدم ملاحظه می‌کند که بعضی از نظرات برجسته و فوق‌العاده فقهی و اصولی امام در مقالات علمی مورد نقد قرار می‌گیرد؛ ایرادی هم ندارد. مبنای خطابات قانونیه امام که به نظر ما یکی از مستحکم‌ترین و بدیع‌ترین و کارسازترین مبانی اصلی امام است، مورد نقد قرار می‌گیرد؛ هم در درس‌ها مورد نقد قرار می‌گیرد، هم در مقالات. در مقالاتی را هم خواندم، دیدم مورد نقد قرار داده‌اند. البته به نظر ما آن نقدها وارد نیست، اما بالاخره مورد نقد قرار می‌گیرد؛ کسی هم نمی‌گوید چرا نمی‌شود حوزه را متهم کرد به این که در

آن، نقد و انتقاد و آزادی نیست. متأسفانه یک جایی ما خواندیم که نوشته‌اند این حرف‌ها نیست؛ در حالی که این خلاف است، این متهم کردن حوزه است.

ما می‌خواهیم عرض کنیم که این آزاداندیشی باید دامنه‌اش گسترده باشد. همین طور که فرمودند، در فلسفه، فرمایشات آخوند ملاصدرا وحی منزل نیست. در فقه، فتاوای صاحب‌جواهر و شخصیتی مثل شیخ اعظم - که با وجود همه بزرگان و فقها، ما نظیر شیخ اعظم را از بعد از شیخ تا امروز دیگر نداریم - وحی منزل نیست؛ نه در فقه، نه در اصول. لذا رد کردند، ایراد کردند، اشکال کردند، جواب دادند. بایستی این سنت در حوزه باشد.

● **حوزه علمیه و خودباوری علمی**

یک مطلب دیگر، خودباوری علمی و اعتماد به نفس علمی است. حوزه و فضایی حوزه و محصل حوزه بایستی به اعتماد به نفس علمی برسد و اتکا به نفس داشته باشد؛ این خیلی اهمیت دارد. در تضارب آرا، در کیفیت حرکت علمی، در مراتب ارزشی حوزه، علم باید دارای برترین منزلت‌ها باشد. البته تقوا و معنویت و زهد و خشوع و این‌ها ارزش‌های برتر و والاتر است؛ منتها این‌ها چیزهایی نیست که قابل ارائه باشد، قابل فهم باشد. خیلی‌ها اهل این معانی هستند و ما این‌ها را نمی‌شناسیم؛ اما علم قابل محک زدن است، در معرض است، توی دایره است.

● حوزه علمیه و اخلاق علمی

از جمله چیزهایی که جزو لوازم حوزه علمیه است و اخلاق علمی حوزه آن را اقتضا می‌کند، عبارت است از انصاف در برخورد با مسائل علمی؛ باید انصاف علمی داشت.

● حوزه علمیه و آفات نظام آموزشی جدید

نکته بعد، جدیت و رهانکردن دنبال کار برای مدرس و برای محصل است. از جمله‌ای آفات جدید و فرهنگ جدید و نظام آموزش جدید - که وارداتی اروپاست - این است که استاد به خودش زحمت نمی‌دهد فکر نو تولید کند؛ خیلی اوقات بی مطالعه درس می‌گوید. استاد ما بی مطالعه درس نمی‌گوید. استاد ما مطالعه می‌کند، تأمل می‌کند، فکر می‌کند؛ با فکر درس می‌گوید. اگر شما ده دوره هم مکاسب را تدریس کردید، دوره یازدهم باز باید فکر کنید، شاید چیز تازه‌ای به نظرتان بیاید.

● حوزه علمیه و ارتباطات علمی

از جمله چیزهایی که لازمه حوزه علمیه است، ارتباط فعال با جامعه ملی درون کشور و جامعه فراملی است، که دیدم توی بیانات بعضی از آقایان هم بود. حوزه علمیه باید با حوزه‌های علمیه عالم و با حوزه‌های علمیه داخلی ارتباط علمی پیدا کند. در گذشته با این که ارتباطات این همه دشوار بود، علما از راه‌های دور با هم ارتباط برقرار می‌کردند. مرحوم ابن ادریس در «سرائر» خود می‌نویسد که

فلان کس - اسم آن شخص یادم نیست - یک فتوایی داده بود، من به او نامه‌ای نوشتم، او جواب من را نوشت، من قبول نکردم. در گذشته نامه می‌نوشتند، نظر علمی را مطرح می‌کردند، این عالم آن نظر علمی را رد می‌کرد، گاهی از هم سؤال می‌کردند. مرحوم علامه‌ی سمنانی چندتا مسئله فقهی را از مرحوم آیت‌الله میلانی مکتوب سؤال کرده بود؛ ایشان هم یک جوابی دادند، ایشان هم بحث کردند؛ جزوه شده، چاپ شده. این کارها، کارهای رایجی بود، امروز هم بسیار لازم است؛ به خصوص با این وسائل ارتباطات جدید. پس همسایگی و هم‌سازی و جریان متقابل فکری و علمی میان حوزه‌های داخل کشور و حوزه و دانشگاه در مسائلی که دارای ربط به یکدیگر است و با حوزه‌های خارجی کشور، لازمه حوزه علمیه است. هیچ اشکالی ندارد که با حوزه‌های علمی اهل سنت در پاکستان، در حجاز، مصر و در جاهای دیگر، ارتباط برقرار کنید؛ البته ارتباطات مضبوط و تعریف شده و از مرکز معین؛ چون امروز ارتباطات شخصی معنا و ارزشی ندارد.

● حوزه علمیه و مدارای علمی

یکی از خصوصیات حوزه‌های علمی - یعنی حوزه‌ای که بنیان آن بر علم و دانش است - این است که آرای مخالف مشهور سرکوب نمی‌شوند. البته من طرفدار این نیستم که آرای شاذه را مطرح کنند.

بعضی این جوری‌اند که دنبال آرای شاذ می‌گردند. اگر رأی شاذی هم در مسئله وجود نداشته باشد، کأنه یک رأی شاذی ایجاد می‌کنند؛ دنبال شذوذند. این را نمی‌خواهیم بگوییم؛ ولی آرای هست که مشهور نیست، مورد قبول مشهور علما نیست؛ اما بالاخره رأیی است؛ نباید سرکوب کرد؛ باید باشد. بعضی از همین آرای غیر مشهور در گذشته، در دوره‌هایی به آرای مشهور تبدیل شد؛ که نمونه‌هایش را دیده‌اید در باب منزهات بئر و غیرذلک رایج است، شایع است، بین همه معروف است.

● حوزه علمیه و روش علمی گفت‌وگو

در حوزه علمیه، از روش‌های غیرعلمی برای رد نظر مخالف نباید استفاده شود. روش علمی چیست؟ استدلال و پاسخ‌گویی و جواب؛ اقناع عقلی، لااقل استدلال. روش غیرعلمی چیست؟ تکفیر، تفسیق، این درست نیست. بعضی از آرا هست - چه در باب فقه، چه در باب بعضی از مسائل مربوط به معارف - ممکن است اختلافی باشد، ممکن است یک نفر نظر مخالف داشته باشد؛ نباید رد کرد به معنای تفسیق. بله، آن رأی را با چماق استدلال به شدت بکوبید - هیچ اشکالی ندارد - علیه‌اش استدلال کنید، بنویسید؛ عوض یکی، ده تا بنویسید؛ کما این که در حوزه علمیه معمول هم بود؛ گاهی دیده بودیم یک کتابی درمی‌آمد، ده نفر،

پنج نفر علیه آن می‌نوشتند؛ خیلی هم خوب بود، بنویسند. این نوشتن‌ها خیلی خوب است؛ اما تفسیق و اعلان خروج از دین و خروج از مذهب و این‌ها مصلحت نیست؛ این شیوه علمی نیست. این هم یک مسئله که ناشی از علمی بودن حوزه است؛ یعنی التزام ما به علمی بودند حوزه این را اقتضا می‌کند.

● حوزه علمیه و سنت آموزشی آن

نکته دیگری که باز از لوازم علمی بودن است، این است که آموزش در حوزه باید با تفکر، تکرار و تحقیق همراه باشد. این هم از همان مواردی است که نظام آموزشی جدید وارداتی از اروپا فاقد آن است؛ بر مبنای حفظ است. ما نباید به این سمت بغلتیم. هر برنامه‌ای که ما را به این سمت بغلتاند، برنامه نادرستی است. توی برنامه‌ریزی‌های خودمان نگاه کنیم، ببینیم چه چیزی طلبه را به سمت حفظ‌گرایی می‌راند و از تفکر و تحقیق و مطالعه باز می‌دارد. حفظ‌گرایی درست نیست، مفید نیست. من آن روز هم اشاره کردم که یکی از خصوصیات حوزه علمیه ما فکرکردن است. طلبه را باید از اول درس خواندن وادار کرد به این که فکر کند. معروف بود می‌گفتند: این که گفته‌اند «بدان آیدک الله» - چرا گفت بدان، نگفت بخوان؛ - منظور این است که اولاً حس سؤال‌پردازی را در طلبه زنده کند، بعد هم به او تفهیم کند که خواندن مراد

نیست، دانستن مراد است. این بایستی برای برنامه ریزان ما واقعاً به صورت یک دستورات عمل جامع باشد.

اساتید هم به این نکته توجه کنند. حالا امتحانات حوزه هست و چیز بسیار لازم و خوبی است. البته از سابق امتحان بود، اما به این شکل منظم و مرتب و برنامه ریزی شده نبود؛ امروز هست، بسیار هم خوب است؛ هیچ نباید به این امتحانات دست زد؛ لیکن این منافات ندارد با این که استاد سر درس امتحان کند. شما قبل از این که درس را شروع کنید، ده دقیقه را به سؤال از طلبه اختصاص دهید؛ این کار تجربه شده‌ای است. بنده خودم وقتی در مشهد همین سطوح را تدریس می‌کردم - کفایه و مکاسب و این چیزها - همین کار را می‌کردم. قبل از درس کتاب را باز می‌کردیم و به یکی از طلبه‌ها می‌گفتم آقا شما درس دیرور را بخوان یا بگو. این کار خیلی تأثیر داشت؛ هم ما می‌فهمیدیم که طرف ما چکاره است، هم او می‌فهمید که سؤال و حساب و کتابی در کار است، هم دیگران آن نکته را اگر بلد نبودند، یاد می‌گرفتند؛ فواید دیگری هم وجود دارد. این وادار کردن طلبه به فکر، به خصوص در دروس سطح، خیلی مهم است. در جلسه‌ای که این شب‌ها داشتیم، یا یکی از آقایان صحبت شد، من این نکته به ذهنم رسید و گفتم دروس سطح خیلی مهم است. فراگیری امهات مطلب اصولی و فقهی در

سطوح موجب می‌شود که طلبه در درس خارج بتواند استفاده کند؛ و الا استفاده نخواهد کرد.

بحث روی متون فعلی نیست که بگوییم جمود کنیم و حتماً بایستی همین متون باشد؛ نه، هر وقتی که حوزه ان شاء الله توفیق پیدا کرد، متون متناسب با زمان را هم تهیه خواهد کرد. هر متنی که به عنوان سطح مطرح می‌شود، طلبه باید آن را بخواند و بفهمد. باید روی فهم این متون تأکید شود؛ تعمیق به جای حفظ، فکر کردن و تکرار کردن برای تحقق آن مراد، که مطلب را تحقیقی دانستن است.

● حوزه علمیه و پژوهش محوری

پژوهش محوری بودن حوزه هم نکته‌ی بعدی است. حوزه نظام پژوهشی متناسبی لازم دارد. هم‌چنین اهتمام به دروس سطح در فقه و اصول، پیش از رفتن به درس خارج. هویت علمی حوزه هم نکته مهمی است؛ منحصر به فقه و اصول نیست. فقه و اصول خیلی مهم است، در این شکی نیست؛ قبلاً هم ما گفتیم ستون فقرات حوزه‌های ما فقه است؛ اما این معنایش این نیست که ما به فلسفه احتیاج نداریم. امروز بیش از گذشته به فلسفه احتیاج داریم.

روزی بود که ملاهای بزرگ ما، مجتهدین بزرگ ما برای تحصیل فلسفه شدّ رحال می‌کردند - مثل آخوند خراسانی که در سبزواری پیش حاج ملاهادی رفت و زانو زد و فلسفه خواند - یا بزرگانی از فقها و اصولیین ما که

رفتند فلسفه خواندند و آن را فرا گرفتند. امروز از آن روز خیلی بیشتر احتیاج داریم. آن روزی که مرحوم علامه طباطبایی در نجف پیش مرحوم آسیدحسین بادکوبه‌ای فلسفه می‌خواند، آن روز نیاز به فلسفه اسلامی به مراتب کمتر از امروز بود که این همه مکاتب گوناگون، این همه افکار جدید، این همه شبهه، این همه پیشنهاد فکری در دنیا مطرح است؛ آن هم با این روابط و ارتباطات آسان و سریع؛ با اینترنت و با بقیه وسایل، کتاب و مجله و چه و چه. بنابراین به فلسفه احتیاج است. نه فقط به فلسفه، به علوم دیگر هم در حوزه‌ی قم نیاز است.

البته کسی که بتواند همه این علوم را با هم دیگر جمع کند و در همه این‌ها صاحب فن و صاحب نظر شود، این علی‌الظاهر یا ممکن نیست یا بالأخره خیلی آسان نیست. در گذشته هم ممکن نبود؛ این را هم به شما عرض بکنیم. گاهی برای فنان بودن فقها بزرگ ما و علمای بزرگ ما، از مرحوم شیخ طوسی یا علامه حلی اسم می‌آورند. بله، شیخ طوسی (رضوان الله علیه) فقیه بزرگ و صاحب مکتب و صاحب ابتکار در اصول بود؛ اولین پایه‌های اصول را ایشان و امثال ایشان در آن زمان پایه‌گذاری کردند؛ شیخ طوسی فقیه هست، اصولی هست، مفسر هست، محدث هست، رجالی هم هست؛ اما آیا ایشان در همه‌ی رشته‌ها سرآمدند؟ نه. بله، در فقه ایشان سرآمد است - که

گفته‌اند تا دوپست سال بعد از شیخ، فقهایی که آمدند، شیوه و راه ایشان را دنبال می‌کردند؛ به آن‌ها «مقلده» می‌گفتند - اما شما ملاحظه کنید در رجال، نجاشی مسلط‌تر است. او یک آدم کناره‌گیر و در واقع گمنامی در قبال شیخ و معاصر با شیخ است؛ اما اعتبار کتاب رجالش نزد کسانی که به این فن واردند، بیشتر از کتب شیخ است؛ هم بیشتر از «فهرست» شیخ است. حقیقتاً هم همین‌جور است؛ متقن‌تر است، معتبرتر است. یعنی نمی‌شود گفت که شیخ به آن عظمت، در رجال هم همان عظمت را داشته است. یا علامه (رضوان الله علیه) که هم فقیه است، هم اصولی است، هم منطقی است، هم فیلسوف است، هم متکلم است، هم رجالی است و در همه این‌ها کتاب دارد و در فلسفه هم شرح «حکمت العین» را نوشته است - که شرح کتاب «دبیران کاتبی قزوینی» است، که استاد علامه بوده و علامه پیش دبیران کاتبی فلسفه تحصیل کرده - اما کتاب فلسفه‌ی علامه جزو کتب درجه یک فلسفه ما نیست؛ یعنی با کتب ابن سینا قابل مقایسه نیست، با کتب متأخرین قابل مقایسه نیست. بنابراین این‌جور نیست که ما بگوییم در گذشته افراد می‌توانستند در همه فنون متخصص شوند؛ نه، بعضی در فنی، بعضی در فن دیگری، خوب، یک علامه‌ای داریم، محقق‌ی داریم در فقه، یک خواجه نصیری

هم داریم در فلسفه یا در کلام؛ اشکالی ندارد. امروز هم همین جور است. هیچ اشکالی ندارد که امروز هم فقهای داشته باشیم، فلاسفه‌ای داشته باشیم، متخصصین در علوم انسانی اسلامی داشته باشیم، متخصصین در تفسیر داشته باشیم - تفسیر را نمی‌شود دست کم گرفت؛ متخصص لازم دارد - متخصص در فنون تبلیغ داشته باشیم. چه اشکالی دارد از بزرگان حوزه کسانی باشند که فن تبلیغ را، خصوصیات تبلیغ را در این دنیای عجیب و غریب امروز - و به قول آقای کعبی، دنیای عجیب و غریب‌تر آینده - تدریس کنند و بتوانند دین را تبلیغ کنند؟

در رشته‌های گوناگون، اساتیدی داشته باشیم. منزلت علمی این‌ها باید محفوظ بماند. نباید این جور باشد که اگر کسی یک رتبه‌ای از فقه را - و لو نه رتبه اعلا را - پیدا کرد، او در جامعه محترم باشد؛ اما اگر کسی رتبه اعلا فلسفه را پیدا کرد، به قدر او احترام نداشته باشد. این جوری نیست؛ علم است، علم اسلامی است، مورد نیاز حوزه است.

● حوزه علمیه و طبقه بندی علوم

یکی از کارهای مهم این است که ما علوم را طبقه بندی کنیم - که بعضی از آقایان هم گفتند - اولویت بندی کنیم، رتبه بندی کنیم، ارزش گذاری کنیم. با نیازها بسنجیم. اگر با نیازهای امروز سنجیده شود، من می‌ترسم نتیجه جور دیگری در بیاید. به هر حال آنچه که

مسلم است، این است که در حوزه علم فقه و اصول - که دنباله فقه است - مبنای کار حوزه است؛ اما بنده طرفدار اختصاص یافتن به مسئله‌ی اصول به عنوان یک علم مستقل نیستم و خیلی برای حوزه مفید نمی‌دانم؛ اصول باید در خدمت فقه باشد. خود فقها و اصولیون هم معترفند که بعضی از مباحث اصولی هیچ خدمتی به فقه نمی‌کند، ارتباطی هم با فقه ندارد. اصول باید در کنار فقه باشد، آن وقت به رشته‌های مهم دیگر، مثل فلسفه، تفسیر و کلام باید اهمیت داد. ما چقدر امروز به رشته کلام احتیاج داریم. همه این رشته‌ها لازم است.

● حوزه علمیه و شیوه‌های نوین آموزشی

یک نکته دیگر در همین زمینه علمی بودن حوزه و این که حوزه هویتش هویت علمی است، این است که از شیوه‌های نو در آموزش علم، در تعلیم علم، در گسترش علم، در تولید علم نباید ترسید؛ از شیوه‌های نو نباید واهمه کرد. هدف وقتی پرداختن به علم است، حقیقتاً دنبال علم هستیم و زمام کار دست افراد عالم است، شیوه‌های نو هر جور که باشند، قابل قبولند.

این را من عرض بکنم که در همین حوزه قم، مبتکر مدارس برنامه‌ای، یکی از فقهای معروف منحصر در امر فقهت بود؛ یعنی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، اصلاً مدرسه‌ای برنامه‌ریزی شده در حوزه

قم، تأسیس آقای گلپایگانی است؛ قبل از مدرسه حقانی. مرحوم آقای بهشتی و دیگران مدرسه حقانی را از روی مدرسه آقای گلپایگانی درست کردند. در واقع مرحوم آقای بهشتی و بعضی دیگر، مدرسین آن جا بودند؛ بعد بیرون آمدند و خودشان مدرسه حقانی را بنیان گذاری کردند. مدرسه آقای گلپایگانی - که ظاهراً هنوز هم این مدرسه به همین سبک است - قدیمی‌ترین مدرسه برنامه‌ریزی شده در حوزه است. آقای گلپایگانی (رضوان الله علیه) یک فقیه متبحر متخصص در کار فقهت و پایبند به مسائل فقهت، نترسید از این که یک برنامه‌ی نویی را در امر آموزش اجرا کند. البته ایشان نوآوری‌های دیگری هم داشته‌اند. اول جایی که در حوزه، این مسائل رایانه‌ای و این‌ها را راه انداخت، دستگاه آقای گلپایگانی بود، که بعد البته رواج بیشتری پیدا کرد.

● حوزه علمیه و نظام اخلاق و تربیت

یک مسئله هم، مسئله نظام اخلاق و تربیت در حوزه است؛ که حالا چون وقت خیلی دارد می‌گذرد، من دیگر همین را عرض بکنم و بحث را تمام کنم. چند نفر از آقایان بحث تربیت و اخلاق را با تفصیل بیان کردند و بسیار خوب هم بیان کردند - شکر الله مساعیهم - و من هم آن حرف‌ها را قبول دارم. مسئله تربیت و اخلاق از دو بعد برای ما مهم است: یکی بعد درون حوزه‌ای، ما بالأخره می‌خواهیم روحانی

باشیم، می‌خواهیم مبلّغ باشیم. به همان دلایلی که گفتند، با همان وجوهی که ذکر کردند، بایستی اخلاق درستی داشته باشیم. دوم، وجه برون حوزه‌ای است؛ تصرف قلمروهای بسیار وسیعی است که ما جز با آشنایی و آگاهی با مبانی تربیتی و اخلاقی نمی‌توانیم این‌ها را تصرف کنیم. ببینید، در کشور یک مزرعه وسیع سراسری پر محصول وجود دارد به نام آموزش و پرورش، ما اگر توی تلویزیون هم صحبت کنیم، اگر آن مستمع پای منبر ما در تلویزیون بنشیند، مگر چقدر مستمع داریم؟ اما آموزش و پرورش هر سال به شکل میلیونی مستمع پیدا می‌کند؛ مستمع ماندگاری که دوازده سال با آموزش و پرورش همراه است. از این کانال کشی بهتر؟ این کانال سیراب کردن دل‌ها و ذهن‌ها این جور در آموزش و پرورش متمرکز است، ما در آموزش و پرورش چقدر سهم داریم؟ باید گفت هیچ. این که حالا یک روحانی‌ای برود برای یک مدرسه‌ای نماز جماعتی برپا کند یا صحبتی بکند، اصلاً چیزی نیست؛ این هیچ است، هیچ محض است.

اگر ما در داخل حوزه رشته‌ای تعلیم و تربیت داشته باشیم، در زمینه تعلیم و تربیت متخصص تربیت کنیم، بحث اخلاق و تعلیم و تربیت در حوزه جدی گرفته شود، آن وقت حوزه علمیه و روحانیت می‌تواند

آموزش و پرورش را عرصه حضور خودش قرار بدهد. نه این که ما برویم بشویم وزیر آموزش و پرورش؛ این اصلاً کارساز نیست. بحث آموزش و پرورش کتاب درسی است و ساختن معلم، تربیت معلم، تربیت دینی معلم و تولید کتاب‌های دینی و کتاب‌های غیردینی. یعنی کتاب فیزیک یا کتاب ریاضیات هم می‌تواند درس توحید بدهد، می‌تواند انسان‌ها را بی‌دین کند؛ هم می‌تواند توحید و تدین و تعبد را به دانش‌آموز القا کند، هم می‌تواند او را بی‌دین کند، به مبدأ و معاد بی‌اعتقاد کند. ما باید بتوانیم حوزه علمیه را آماده کنیم. الان حوزه علمیه آماده نیست. من هیچ گله‌ای از آموزش و پرورش ندارم؛ این را به شما عرض کنم. من حوزه‌ای هستم، خودم دارم حوزه را می‌بینم؛ حوزه الآن آمادگی‌ای ندارد که ما بگوییم آقا بیا وارد شو، مواد لازم را برای تربیت معلم و مواد لازم را برای تنظیم کتاب درسی بر طبق تفکر دینی و راهنمایی‌های دینی آماده کن. این کار هم جزو کارهای لازم حوزه است.

● حوزه علمیه و تنوع علم آموزی

بالآخره حوزه خیلی کار دارد. البته وقتی ما می‌گوییم فلان رشته‌ها بیاید، فلان کارها انجام بگیرد، بعضی می‌گویند آقا شما به فقه و اصول بی‌اعتنایی کردید؛ ما در حوزه، دیگر صاحب جوهر یا شیخ انصاری مستخرج نداریم. این جزو حرف‌های رایج است. من

این حرف را قبول ندارم. اولاً مثل شیخ انصاری کو؟ توی حوزه‌هایی هم که مخصوص این کار بودند، مگر چند تا شیخ انصاری داشتیم؟ عرض کردم؛ به نظرم نمی‌رسد که بعد از شیخ انصاری، هیچ کدام از شاگردان ایشان و شاگردان شاگردان ایشان تا امروز به رتبه شیخ انصاری رسیده باشند. بله، حرف‌های ایشان را ذکر می‌کنند، اشکال می‌کنند. ایراد می‌کنند، اشکال‌ها هم وارد است؛ اما مسئله‌ی شیخ، مسئله‌ی دیگری است.

آن قالبی که شیخ (علیه الرحمه) برای استنباط فقهی بعد از صاحب جوهر و روی دست صاحب جوهر فراهم کرده، شما ملاحظه کنید؛ «مکاسب» شیخ را با «متاجر» جوهر مقایسه کنید تا معلوم شود فرق بین شیخ و صاحب جوهر چقدر است. بعد از صاحب جوهر، مگر ما چند تا مثل صاحب جوهر در حوزه‌های علمی تربیت کردیم که حالا از حوزه گله کنیم که صاحب جوهر تربیت نمی‌کنیم؟ خوب، این‌ها قله‌هایی بودند. هر چند وقت یک‌بار، یک مجموعه علمی و انسانی به یک قله‌ای دست پیدا می‌کند.

اگر در زمان ما صاحب جوهر یا شیخ انصاری درست نشد، جای گله نیست که چرا نتوانستیم؛ خیال کنیم که اگر ما این درس‌ها را کنار می‌گذاشتیم و فقط به فقه و اصول می‌چسبیدیم، حالا چند تا صاحب جوهر داشتیم؛ نه، آن روزی هم که حوزه نجف منحصر و مختص به فقه

و اصول بود و غیر از آن نبود - که مرحوم سید اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) این جور فرموده بودند که باید فقط فقه و اصول باشد - ما ندیدیم در نجف مثل صاحب جوهر یا شیخ انصاری تربیت شود. این اولاً.

ثانیاً، اعتقاد ما این است که ما امروز نوکر دینیم؛ ما نوکر اسم‌ها که نیستیم. روحانیت برای چیست؟ روحانیت برای این است که بتواند مردم را تغذیه دینی کند؛ البته عالمانه. آن روز یک طلبه می‌آمد نجف درس می‌خواند، فقه و اصول می‌خواند، رجال می‌خواند و بعضی چیزهای دیگر می‌خواند، ملا می‌شد، فاضل می‌شد؛ اگر در نجف می‌ماند، می‌شد بحرالعلوم و کاشف الغطاء؛ اگر از نجف خارج می‌شد، می‌شد میرزای قمی و ملا مهدی نراقی و ملا احمد نراقی و حاجی کلباسی و سید شفتی و امثال این‌ها. یعنی هر کدام از این‌ها در هر شهری بودند، برای هدایت و تغذیه‌ی معنوی و فکری مردم خودشان کافی بودند. یک سید شفتی یا یک حاجی کلباسی یا یک میرزا مهدی شهید در مشهد، خودش و شاگردانش می‌توانستند مردم را از لحاظ فکری تغذیه کنند. آن وقت عوامل گمراه‌کننده و لغزاننده مردم زیاد نبود؛ همان شهوات شخصی انسان‌ها بود که همیشه انسان‌ها به آن دچار و مبتلایند؛ آن هم با موعظه و نذیبت و نذکر و از این چیزها تا حدود زیادی قابل رفع بود؛ یک مقدارش هم می‌ماند که خوب، همیشه

گنهکارانی هستند. آن روز دیگر تلویزیون نبود، اینترنت نبود، این همه کتاب و مجله و افکار جدید نبود، این همه فلسفه‌های جدید داخل ذهن‌های مردم نبود، شبکه فیلم‌های خانگی نبود، ماهواره نبود، مغربیات و مضلاتی که جوان و پیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد - افکار و شبهات گوناگون - نبود آن روز وقتی عالم وارد یک شهری می‌شد - مثل میرزای قمی یا مثل حاجی کلباسی - از همه مردم آن شهر فاضل‌تر بود. فضلالی هر شهر کسانی بودند که چند جمله ادبیات یا عقلیات یا شبیه این چیزها را خوانده بودند؛ این‌ها از همه آن‌ها بهتر بودند، بالاتر بودند؛ در مقام برخورد و زورآزمایی علمی، کسی از عهده آن‌ها بر نمی‌آمد؛ اما امروز این جوری نیست. امروز ما فقه و اصول که می‌خوانیم، اگر توی یک شهری برویم، این جور نیست که از همه زورمان بیشتر باشد؛ در رشته‌های مختلف، در کارهای مختلف، در حرف‌های مختلف، در افکار مختلف کسانی هستند که مسلطند، قنّانند، متبحرند؛ کسانی بخواهند عرصه را از آن‌ها بگیرند، باید به قدر آن‌ها زور داشته باشند. امروز فقه و اصول کافی نیست برای این که انسان بتواند تبلیغ دین را بکند. بنابراین حوزه‌ها وظیفه‌شان خیلی سنگین است. این تنوع در علوم حوزوی یک نیاز قطعی و مبرم است و بایستی در برنامه ریزی به آن توجه شود.